

# شرح حال حجت الاسلام والمسلمین

استاد علی حکیمی



این کم‌ترین، علی‌حکیمی، در سال ۱۳۲۲ شمسی، در مشهد متولد شدم. در شش سالگی چند ماهی برای آموزش قرآن به مکتب رفتم و سوره‌هایی از قرآن را آموختم پس از آن به دبستان گام نهادم و دوره‌ی ابتدایی را به پایان بردم. پس از مدتی - و در سنین چهارده سالگی - برای فراگیری علوم اسلامی راهی حوزه و مدرسه‌ی نواب شدم، و نزد برخی از طلاب و فضلا مقدمات را آموختم.

● آن استاد، با آهنگی مخصوص درس می‌گفت. آهنگی جدی و شور آفرین و نشاط آور، به گونه‌ای که مطالب و مفاهیم درسی با این کلمات و این نوع آهنگ، در جان انسان می‌نشست.

استاد ادیب نیشابوری

دوره‌ی رسمی ادبیات عرب را، حدود چهار سال، در خدمت استاد ادیب نیشابوری بودم. مرحوم ادیب، مردی عابد و زاهد و بی‌اعتنا به دنیا بود، و سراسر دوران زندگی را در راه تعلیم و تربیت و پرورش طلاب گذرانید. آن استاد، با آهنگی مخصوص درس می‌گفت. آهنگی جدی و شور آفرین و نشاط آور، به گونه‌ای که مطالب و مفاهیم درسی با این کلمات و این نوع آهنگ، در جان انسان می‌نشست.

ایشان به حضرت امیر علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام ارادتی عاشقانه داشت، بویژه به بانوی بزرگ دو جهان حضرت فاطمه و گه گاهی که به تناسب، نامی از این اولیای خدا برده می شد، اشک چشمانش را فرا می گرفت.

جلسات درس این استاد با خاطرات بسیاری همراه است، که بیان آن ها فرصتی بسنده لازم دارد، تنها به خاطره ای اشاره می کنم: ایشان نوعاً طلاب را به درست درس خواندن و جدی گرفتن کار طلبگی سفارش می کرد، و به مناسبت های فراوانی به این موضوع می پرداخت، و نمونه هایی از محققان و عالمان گذشته را یاد می کرد که در جوانی درست درس می خواندند، مثلاً از آیت الله العظمی بروجردی (ره) مرجع بزرگ آن زمان نام می برد، که شعرهای الفیه را در سنین نود سالگی نیز حفظ دارند و....

روزی نیز به تناسب همین تشویق و تحریص ها به درس خواندن، نام اخوی بزرگ، محمد رضا (حکیمی) را برد و چنین گفت: اخوی بزرگ ایشان (اشاره به من که در درس حضور داشتم)، اشعاری در مدح من گفته است که از نظر محسنات شعری و فصاحت و بلاغت با اشعار مثنوی (شاعر مشهور عرب) مطابقت دارد.

پس از پایان دروس استاد ادیب نیشابوری، معالم الاصول را نزد استاد، آیت الله صالحی خواندم. هم چنین بخشی از رسائل شیخ انصاری و لثالی (منطق منظومه سبزواری) را نیز در خدمت ایشان بودم.

آیت الله حاج میرزا احمد مدرس

شرح لمعه را در محضر آیت الله حاج میرزا احمد مدرس فراگرفتم. مباحث عمده ی رسائل و مکاسب و کفایه را نزد این اساتید خواندم: مرحوم آیت الله حاج شیخ کاظم دامغانی (ره)، و مرحوم آیت الله علمی اردبیلی (ره) و مرحوم حجت الاسلام والمسلمین میرزا محمد اشکذری.

آیت الله حاج شیخ مجتبی قزوینی

برای فلسفه و کلام و معارف و اخلاق در درس های مرحوم آیت الله شیخ مجتبی قزوینی (ره) شرکت می کردم، و هم چنین در معارف، در درس اخوی بزرگ، استاد محمد رضا حکیمی نیز حضور می یافتم.

آیت الله وحید خراسانی و...

درس خارج فقه و اصول را در محضر آیت الله وحید خراسانی بودم. هم چنین در

درس مرحوم آیت الله حاج شیخ ابوالحسن شیرازی (ره) (امام جمعه‌ی اسبق مشهد) و آیت الله میرزا علی آقا فلسفی نیز شرکت می‌کردم.

از همان اوائل طلبگی، به مطالعه‌ی برخی از رشته‌های علوم روز و برون حوزه‌ای نیز پرداختم، و آن مطالعات همراه با درس‌ها یا در ساعت‌های فراغت و تعطیلی درس‌ها ادامه یافت.

در شرح حال، از من پرسیدند که چرا در این زمینه‌ها مطالعه می‌کنید؟  
 به آن پرسش به این ترتیب پاسخ دادم: «من در این زمینه‌ها مطالعه می‌کنم، زیرا می‌دانم که علم و دانش، از جمله نعمات الهی است و هر کس که بخواهد در این زمینه‌ها پیشرفت کند، باید در این زمینه‌ها مطالعه کند.»

در شرح حال نویسی، بنده عقیده دارم، که باید از چهره‌ها و انسان‌هایی سخن گفت و زندگی علمی و عملی آنان را به نگارش در آورد که درس آموز جوانان و جامعه‌ی امروز باشد، و راه عالم شدن و انسان شدن را برای نوآموزان و طلاب جوان روشن سازد، و چگونگی سیر و سلوک الی الله را تبیین کند. از این رو به نوشتن شرح حالی برای خودم عقیده ندارم، و آن را نوعی اتلاف عمر خوانندگان می‌دانم. به هر حال به نوشتن این سطور هیچ میلی نداشتم. و اکنون که - بنا به اصرار - قرار نوشتن شد، فرصت را مغتنم می‌شمارم، و به این مناسب برخی از حالات و خاطرات بعضی از اساتید یاد شده را در این جا یاد می‌کنم، که بسیار آموزنده است.

### برخی احوال حضرت شیخ مجتبی قزوینی

با ایشان پیش ترها، اخوی بزرگ آشنا شده و در درس‌های ایشان شرکت کرده بود با توصیه‌ی اخوی، بنده نیز خدمت حاج شیخ رفتم. ایشان در آن دوره درس اخلاق و معارف داشتند. من در این درس شرکت کردم، و چنان‌که بیاد دارم، ایشان از جلسات نخستین درسی، آیات و احادیث تفکر و تعقل را می‌خواندند، و بر ضرورت این اصل، برای طلاب در سیر طلبگی تأکید داشتند. این روایت را می‌خواندند که از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده است: «لیست العبادة كثرة الصيام والصلوة، انما العبادة التفکر فی أمر

اللّه...» و یا هم مضمون‌های این حدیث را از امامان دیگر.

از ویژه‌گی‌های دیگر این استاد بزرگ این بود که سلسله مراتب را رعایت نمی‌کرد، و بر پایه‌ی احساس تکلیف و وظیفه (به‌ویژه نسبت به طلابی که تازه وارد حوزه شده بودند) درس‌های بسیار پابینی را نیز عهده دار می‌شد. این بود که ایشان «کبری» در منطق را برای افرادی تدریس می‌کرد که بنده نیز شرکت داشتیم؛ با این که ایشان در همان زمان‌ها استاد مسلم فلسفه و کلام و درس خارج فقه و اصول بودند، و از برخی اساتید بزرگ سابق نجف تصدیق اجتهاد داشتند.

باری مرحوم شیخ استاد قزوینی به شاگردانشان دو درس می‌دادند: درس ملا شدن که آسان است و درس آدم شدن که دشوار است. و در این جهت ایشان سخنی را نیز از استاد بزرگوارشان حضرت سید موسی زر آبادی نقل می‌کردند.

آری این حالات از سال‌ها ریاضت و عبودیت ریشه می‌گیرد، و بر نفی خود و خود خواهی‌ها استوار است، و نشانه‌ی کمال اخلاص و تواضع این مرتبی بزرگ می‌باشد.

جریانی را فرزند ایشان برایم نقل کردند که مناسب است این‌جا مطرح کنم: روزی ایشان در همان اوائل ورود به مشهد به حرم مطهر مشرف می‌شوند و به خواندن زیارت جامعه‌ی کبیره مشغول می‌گردند که ناگاه می‌نگرند ضریح به کناری رفت و سنگ قبر نمایان گشت و حضرت رضا علیه السلام روی سنگ خوابیده‌اند، پس از لحظاتی حضرت نشستند و چندی به چهره ایشان نگریستند....

بعد اوضاع به حال عادی برگشت. ایشان می‌گفتند: من هر چه دارم از این دارم، نگاه ولایتی حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام.

جریان دیگری نیز از حضرت شیخ نقل شده است: اوائلی که ایشان وارد مشهد می‌شوند، با برخی از علما ارتباط داشتند و از این طریق کمک‌هایی به ایشان می‌شده است. در زمان مبارزه با روحانیت و عمامه برداری، علما متفرق می‌شوند و مشهد را ترک می‌کنند، و در نتیجه زندگی حضرت شیخ به کلی مختل می‌شود. در آن زمان مادر ایشان نیز حیات داشتند و با عیالشان در خانه‌ی کوچکی زندگی می‌کردند و با فقر شدیدی دست به گریبان بودند.

بقالی، نزدیک منزلشان بوده است که با او اندک آشنایی داشتند با استخاره نزد او می‌روند و قرار می‌گذارند که روزی یک تومان از او قرض کنند تا ۲۰ الی ۳۰ روز که هر

گاه قرض ها ادا شد دوباره قرض بگیرند. ایشان در این دوره در حوزه‌ی مشهد تدریس نیز داشتند و شاگردانی در محضرشان تعلیم می‌دیدند.

روزی شخصی به منزل ایشان مراجعه می‌کند و از طرف نایب التولیه‌ی وقت پولی می‌آورد و پیغام می‌دهد که به فلانی بگویید این پول حلال است، از موقوفات آستانه مخصوص مدرسین است و حق شماست. حاج شیخ این پول را رد می‌کند، بار دوم می‌آورد، ایشان نیز رد می‌کنند، به نظر نوبت سوم نیز رد می‌کنند با همان فقر عجیب.

از جریان قرض گرفتن از بقال یک ماه می‌گذرد و هیچ نمی‌توانند قرض را پردازند، و ایشان در مراجعه به بقال دچار شرم می‌شوند، حتی یک روز مقداری به طرف بقال می‌روند و در وسط راه از شرمندگی به منزل باز می‌گردند. وقتی ایشان وارد منزل می‌شوند مادرشان ناراحتی شدید را در چهره ایشان می‌بیند سفره را می‌آورد و می‌گوید مجتبی ناراحت نباش مقداری نان خشک داریم.

در همین هنگام کسی در می‌زند و مادر می‌رود و در را باز می‌کند کسی که در را زده است در را می‌گیرد و نمی‌گذارد کاملاً باز کنند و کیسه‌ی پولی را به ایشان می‌دهد و می‌گوید: «به آقا مجتبی بگویید شما مورد نظر و توجه ما هستید و از نظر ما دور نیستید». مادر پول را می‌گیرد و می‌آورد، و جملاتی را که آن آقا گفته بود به حاج شیخ می‌گوید: حاج شیخ متوجه جریان می‌شوند و بسیار متأثر می‌گردند، که چرا خودشان نرفتند در را باز کنند.

پس از این جریان همواره به توسل و توجه و انابه می‌پردازند، و مدتی چنین می‌گذرد تا شبی خواب می‌بینند که در عالم رؤیا کسی کاغذی به ایشان می‌دهد، که در اطراف آن کاغذ آیاتی نوشته شده است و وسط آن «بسم الله الرحمن الرحيم» است، و در آخر کاغذ نوشته: الاربعةین.

حاج شیخ فردای آن شب، خدمت استادشان آیت الله امیرزا مهدی اصفهانی می‌روند، و خوابشان را می‌گویند. مرحوم میرزا سخت متأثر می‌شود و می‌گرید، و خواب را چنین تعبیر می‌کند: که آیات قرآن و بسم الله... حقایقی از بطون قرآن است که به شما خواهد رسید، اما «الاربعةین» آخر کاغذ، اشاره به این دارد: که شما ۴۰ روز دیگر خدمت حضرت می‌رسید. حاج شیخ می‌گفتند پس از این تعبیر من همواره انتظار روز چهلم را



می کشیدم. روز چهلم فرارسید و من بی اختیار از خانه بیرون آمدم، و به طرف حرم مطهر رفتم. از صحن وارد شدم، که یک باره دیدم آقا امام زمان (عج) آنجا تشریف دارند و من در همان نگاه اول آن وجود مبارک را شناختم، و چون به ایشان نزدیک شدم، آغوش باز کردند و مرا در آغوش گرفتند و....

جریان دیگری نیز از ایشان نقل شده است که بسیار آموزنده است: ایشان در سحری و نزدیک طلوع فجر به قرائت و مطالعه و توجه به آیات قرآن مشغول بودند، (ایشان به قرائت قرآن در سحرها و با تکرار و تأمل بسیار در آن ها سفارش می کردند: «قرآن فجر») به آیات قیامت و عوالم پس از مرگ می رسند، در این هنگام خود را در عالم آخرت می بینند و سیری گسترده در آن عالم می کنند، و صحنه هایی از عوالم بعد برایشان مشهود می شود، و غرق در آن عوالم می گردند. وقتی به حالت عادی برمی گردند، زندگی در این دنیا برایشان بسیار سخت و رنج آور می شود به گونه ای که تحمل و صبر در دنیا برایشان برآستی طاقت فرسا می گردد. تا این که دست به دعا و توسل می زنند و با توسلات به حال عادی باز می گردند.

### حاج سید ابوالحسن حافظیان

از جمله مریبان و اساتیدی که در این دوره در مشهد بودند، عالم ربانی و مرتبی بزرگ مرحوم حاج سید ابوالحسن حافظیان است.

برخی از طلاب در مشهد با ایشان ارتباط داشتند و در جلساتی به محضر ایشان می رسیدند. من توفیق حضور در آن جلسات را نداشتم، بعدها گه گاهی با بعضی از طلاب خدمت ایشان می رسیدم، و برخی حالات و جریان ها را از ایشان می دانم، یا از بعضی افراد کاملاً مورد وثوق شنیدم که به این مناسبت و برای طلاب جوان یادآور می شوم. ایشان از معدود کسانی بودند که به سعادت تشریف نائل آمده بود. یکی از نوادگان ایشان که مورد اعتماد آقای حافظیان بود، و از نظر من که با ایشان محشورم کاملاً متعهد و راست گو است می گوید:

در سال ۱۳۵۹ ش (یک سال قبل از فوت ایشان) من خدمت پدر بزرگم رسیدم، و از افرادی پرسیدم که خدمت حضرت مشرف شدند. در این هنگام من به آقا گفتم آیا شما هم مشرف شدید؟ ایشان در آغاز گفتند کسانی که خدمت حضرت می رسند به کسی نمی گویند و بر این امر تأکید کردند و بعد فرمودند: بلی من خدمت حضرت مشرف شدم

و سه بار سعادت یافتم، بعد یکی از جریان‌ها را چنین نقل کردند: من در سنین حدود بیست و پنج سالگی در یکی از اتاق‌های صحن مطهر رضوی (اتاقی که تقریباً بالا سر قبر مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی (نخودکی) قرار دارد) مشغول ریاضت بودم، و اذکار مخصوصی می‌خواندم. در شبی که در آن شب نیز اذکار خاصی داشت که تا صبح طول می‌کشید مشغول بودم و علامت‌هایی گذاشته بودم (ظاهراً قطعه چوب‌هایی بوده است) مقداری از این اذکار را هرشب در حرم می‌خواندم، و چون شب‌ها درها را می‌بستند با یکی از خادمان وقت حرم قرار گذاشتم که یکی از درهای کوچک را باز بگذارند تا من از آن جا وارد شوم و اذکار را ادامه دهم. باری در همان شب که اذکار خاصی نیز داشت و قسمتی را انجام داده بودم، به طرف حرم رفتم و در میانه راه بقیه ذکر را گفتم. وقتی وارد حرم شدم، دیدم فضا خیلی نورانی است، هر چه نزدیک تر می‌شدم می‌دیدم نورانی تر می‌شود، پیش روی مبارک که رسیدم دیدم حضرت رضا علیه السلام و امام زمان (عج) مشغول صحبت کردن هستند، نزدیک تر که رسیدم، ایشان اشاره فرمودند بروم خدمتشان. وقتی نزدیک رسیدم بیهوش شدم، مدتی گذشت که نفهمیدم تا با صدای اذان به خودآمدم و یک بار دیدم در حجره خودم، بر سر سجاده نشسته‌ام، تمام علامت‌های اذکار که در طرفی قرار داشت طرف دیگر قرار گرفته بود، یعنی که اذکار خوانده شده بود.

جریان دیگری را که نیز یکی از موثقین از خود آقا شنیدند چنین است: در مدرسه‌ی میرزا جعفر مشغول به خواندن یکی از سوره‌های قرآن (سور کوچک آخر قرآن) بودم که می‌بایست چهار هزار بار خوانده شود، در اثنای قرائت دیدم از حجره بیرون آمدم و رفتم به طرف حرم مطهر (این سیر روحی بوده است) آن جا دیدم حضرت مهدی (عج) و حضرت رضا علیه السلام و حضرت جواد علیه السلام حضور دارند و من خدمت این سه بزرگوار رسیدم. وقتی بازگشتم دیدم انگشت در انگشت چهارم است یعنی عدد سوره تمام شده بود.

موضوع دیگری که دختر بزرگ ایشان نقل کردند: که آقا در سنین جوانی پیش از هجرت به هندوستان، در کوه‌های خلج مشهد (که در قبله مشهد قرار دارد) در پناه گاهی به ذکر اشتغال داشتند که ناگاه می‌بینند حضرت امیر علیه السلام وارد شدند و انگشت سبابه‌ی دست راست ایشان را گرفتند و در دست فشردند و فرمودند تو پس از این برای شیعیان ما زیاد خدمت می‌کنی.

و این پیشگویی عجیبی بوده است، چون خدمت ایشان به اسلام و تشیع بویژه در



هند و پاکستان بسیار فراوان است که ذکر آن‌ها به کتابی مستقل نیاز دارد.

انگشت سبابه‌ی ایشان نیز آثار عجیبی داشت، بویژه برای درمان دردها و بیماری‌ها و در این جهت داستان‌های بسیاری نقل شده است، که مجال ذکر آن‌ها نیست.

مرحوم آقای حافظیان، با علامه اقبال پاکستانی آشنایی داشته است و جریان‌هایی را از ایشان نقل می‌کردند و سال‌های آخر عمرشان به فکر افتادند که شرح حالی برای علامه اقبال بنویسند حتی صفحه‌ای نیز از این شرح حال نوشته شد، بخصوص علل گرایش اقبال به ایران و تشیع، در آن شرح حال بررسی شده بود و در این باره ایشان چنین می‌گفتند: عالمی بوده به نام سید عبداللّه هروی که در تبریز زندگی می‌کرده است و علاوه بر فضل علمی، اهل مجاهده و مبارزه نیز بوده است و با حاکم آن زمان بر سر یکی از قراردادهای ایران و انگلیس مخالفت می‌کند، که در نتیجه حاکم وقت (ظاهراً دوره‌ی ناصرالدین شاه بوده است) این عالم را به هندوستان تبعید می‌کند. در آن‌جا علامه‌ی اقبال با این عالم شیعه آشنا می‌شود و سخت مجذوب علم و معنویت این عالم می‌گردد. مرحوم آقای حافظیان می‌فرمودند: این عالم تبعیدی اهل ذکر و ریاضت نیز بود. علامه اقبال با این عالم تبعیدی دائم در ارتباط بوده است و گاهی شب تا صبح در جایی خلوت با هم می‌نشستند و به گفت و گو و تبادل نظر می‌پرداختند. ایشان می‌گفتند به نظر من علامه اقبال در تفکرات و گرایش‌هایش از این عالم شیعی متأثر است.

● موضوع دیگری که در محضر آقای حافظیان دیدم و بسیار جالب بود عکس‌گویی بر سر تاج اهل بیت هندی در مجلس سوگواری امام حسین (ع) در پای منبر یکی از واعظان شیعه بود.

موضوع دیگری که در محضر آقای حافظیان دیدم و بسیار جالب بود عکس‌گویی رهبر فقید ملت هند در مجلس سوگواری امام حسین (ع) در پای منبر یکی از واعظان شیعه بود و ایشان آن عکس را در مجموعه‌ی عکس‌هایی که داشتند نگهداری می‌کردند، چنان‌که یاد کردم.

## آیت الله وحید خراسانی

و یکی از اساتید حقیر حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی است. از ایشان نیز جزیانی را شخصاً شنیدم که برای طلاب جوان عرض می‌کنم. آیت الله وحید گفتند: من از مرحوم میرزا مهدی اصفهانی درباره‌ی تخلیه (خلع بدن) پرسیدم ایشان فرمودند: بلی من می‌توانم ۲ ساعت روحم را از بدن جدا کنم، و نیز فرمودند: من «تجرّد عن تجرّد» را نیز دارم، که کشف حقیقت وجود انسان است، از راه خلع قالب مثالی.

آیت الله وحید فرمودند، که آقای امیرزا مهدی اصفهانی در سفر دامغان، روح برادر مرحوم آقای معلم (که اهل برخی مسائل سری بود) را از بدنش جدا کردند و او خود را جدا از بدن مشاهده کرده بود.

در پایان یادآور شوم که شخصیت‌هایی چون آیت الله امیرزا مهدی اصفهانی یا حضرت شیخ مجتبی قزوینی و یا مرحوم آقای حافظیان و امثالهم باید شرح حالشان نوشته شود که جزییات زندگیشان دستورالعملی برای طالبان و حقیقت جویان است و راه را برای اهلش می‌گشاید، و شیوه‌ی سیر و سلوک الی الله را به - طریق سلوک شرعی - روشن می‌سازد، و این جانب فرصت را غنیمت شمردم و این چند جریان آموزنده را یادآور شدم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی